

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا
شماره پنجم - بهار ۱۳۸۹
صص ۱۳۴ - ۱۱۵

تأملی بر روند گذار افغانستان به دموکراسی

بشیر اسماعیلی^۱ - قاسم رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱

تاریخ تصویب: ۸۹/۶/۱۸

چکیده

گذار به سیستم سیاسی دموکراسی، همواره به عنوان روندی زمان بر و صعب در کشورهای در حال توسعه به حساب می‌آمده است. بسیاری از ممالک جهان پس گذراندن چند دهه از نقطه‌ی آغاز حرکت‌های دموکراسی خواهانه خود، هنوز به دستاوردهای مطلوب نایل نشده‌اند. این روند برای کشور افغانستان که متجاوز از سه دهه درگیر جنگ داخلی، تجاوز خارجی، هرج و مرج و از هم پاشیدگی نهاد دولت بوده و هم اکنون در ابتدای راه دموکراسی است، پیچیدگی‌های مضاعفی را پیش راه خود دارد. قبیله‌گرایی، فعالیت گروه‌های تروریستی، جامعه‌ی غیر توده‌وار، لزومت انطباق با مقتضیات جامعه‌ی اسلامی و

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

۲. کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

دخالت‌های خارجی به ابعاد این پیچیدگی افزوده است. آنچه مسلم است این مرحله‌گذار در وهله نخست طولانی و در مرتبه‌ی بعدی نیازمند اهتمام و تلاش جامعه‌ی جهانی، دولت افغانستان و مردم این کشور خواهد بود. در این میان علاوه بر کمک‌های مالی پشتیبانی فنی و به کارگیری نیروی انسانی، نقش «فرهنگ سازی» و «آموزش» نیز در تسریع و تسهیل روند دموکراتیزه کردن جامعه، بسیار قابل توجه به نظر می‌آید.

این نوشتار بر آن است تا راهکارهایی را جهت ارتقاء توسعه‌ی افغانستان در راستای گذار خود به دموکراسی ارائه نماید. این راهکارها مشخصاً سه دسته از تأثیر گذارترین بخش‌های جامعه در تحقق دموکراسی را هدف قرار می‌دهد: مردم، مقامات دولتی و احزاب سیاسی. به نظر می‌آید با عنایت به چنین راهکارهایی و همچنین با گذشت زمان، افغانستان می‌تواند حرکتی مؤثر به سمت دموکراسی داشته باشد.

واژگان اساسی: افغانستان، دموکراسی، مردم، مقامات دولتی، احزاب سیاسی،

فرهنگ سازی، آموزشی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

افغانستان به عنوان کشوری که در سال‌های اخیر موجی از حوادث سیاسی و اجتماعی را پشت سر گذارده و بی ثباتی، ناآرامی و تنش جز لاینفکی از حیات روزمره‌ی مردمان آن بوده است، دارای وضعیتی خاص در میان کشورهای جهان می‌باشد. افغانستان در دهه‌های گذشته قالب‌های سیاسی پر تعددی را چون پادشاهی، نظام کمونیستی و بنیادگرایی اسلامی به خود دیده است. اما متأسفانه هیچ یک از این نظام‌ها قادر نبوده اند تا آزادی‌های فردی و

حقوق شهروندی مردم افغان را به آن شکل که در قانون اساسی این کشور و در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد مورد تأکید قرار گرفته است؛ استیفا نمایند.

به دنبال سقوط طالبان و امضای توافقنامه‌ی بن در اواخر سال ۲۰۰۱، افغانستان وارد برهه‌ی جدیدی از تاریخ خود گردید. توافقنامه بن در پی ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی نمایندگی بود که بر طبق اصول مندرجه‌ی آن می‌بایستی هشت ماه پس از تصویب از طریق استقرار دولت انتقالی در سال ۲۰۰۲ و تصویب قانون اساسی جدید، به مرحله اجرا در بیاید. همچنین انتخابات ریاست جمهوری در اکتبر ۲۰۰۴ و برپایی انتخابات پارلمان و شوراهای ولایتی در سپتامبر ۲۰۰۵ از دیگر برنامه‌های پیش بینی شده در توافقنامه‌ی بن به حساب می‌آمد (Thier, 2009:35).

امروزه اما در حالی که قریب به یک دهه از دوران جدید افغانستان سپری می‌گردد، کماکان افغانها در فهم و اجرای دموکراسی به عنوان شکلی برای حکومت مابین خود دچار اختلاف نظر می‌باشند. هر چند انتقال به یک جامعه‌ی دموکراتیک به ویژه در نقطه‌ی عزیمت خود پر مخاطره می‌نماید، اما دموکراسی را می‌توان به عنوان برون رفتی دراز مدت از جامعه‌ی بحران زده‌ی افغانستان مورد احتساب قرار داد. افغانستان به لحاظ آسیب‌هایی که از نا امنی، فقر، فساد و تجارت گسترده مواد مخدر متحمل شده است در فضایی فرا بحرانی به سر می‌برد که نضج گرفتن نهادهای نوپای مدرن را در آن با چالش مواجه می‌سازد. اقداماتی نظیر توافقنامه بن، اساساً ضمانت کافی را برای پیشبرد سریع روند دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی به دست نمی‌دهد. (Ibid).

اگر نهادهای بین‌المللی الزامی برای ایجاد دموکراسی در افغانستان حس می‌کنند، تنها ماندن و نظاره کردن تأثیری ایجاد نمی‌کند. برنامه‌ریزی دقیق و کمک‌های همه‌جانبه نیاز است تا جامعه‌ی چندپاره افغانستان با تنوع قومی، فرهنگی، مذهبی و زبانی را آماده‌ی پذیرش شکل نوینی از زندگی سیاسی نماید.

رنگین داد فر سپنتا، وزیر خارجه‌ی سابق افغانستان تعبیر دقیق و فراگیری از دورنمای دموکراسی در افغانستان ارایه می‌کند:

«از نگاه من دموکراسی یک فرآیند طولانی است. ما از تنگناها و کاستی‌ها و در واقع نظامی مملو از کاستی‌ها، گام به گام به سمت بهتر شدن اوضاع گام بر می‌داریم. برابری جنسیتی، مشارکت، اعطای آزادی‌ها و موارد دیگر حتی در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌ها - که شاید بتوان تبلور آن را در کشورهای اسکاندیناوی پیدا کرد- هنوز به صورت مطلق واقعیت پیدا نکرده است. ولی به هر حال در مقایسه با مناطق دیگر به مراتب بیشتر مجسم شده است. در افغانستان به دلیل موقعیت ساختارهای سنتی و استقرار و تداوم یک فرهنگ پیش مدرن، ایجاد یک جامع به دموکرات با فرهنگ دموکراسی چندان ساده نیست. من الزامات استقرار یک دموکراسی را اینگونه بیان می‌کنم که در وهله‌ی اول آگاهی قانونی و حقوقی قرار دارد و پس از آن درک حقوقی. یکی از مشکلاتی که ما در جامعه‌ی افغانستان، حتی شاید در میان نخبگان هم با آن روبرو هستیم این است که شاید آگاهی قانونی و حقوقی وجود داشته باشد اما درک حقوقی هنوز آنگونه که باید ایجاد نشده باشد. این ضعف در حکومت ما و حتی در پارلمان هم دیده می‌شود. این کاستی را باید با شکیبایی در راستای گسترش و تنوع‌پذیری در افغانستان و جهان برطرف کنیم و بدیهی است که این پروسه طولانی مدت خواهد بود» (قاسمی، ۱۳۸۶).

در تصویر جامعی که رنگین داد فر سپنتا از دموکراسی در افغانستان ترسیم می‌کند به نکات ظریفی چون طولانی بودن پروسه‌ی دموکراسی در افغانستان و همچنین لزوم ایجاد آگاهی به عنوان پیش‌زمینه‌ی ضروری اشاره می‌شود که مورد موضوع این نوشتار نیز می‌باشد. در ادامه ابتدا به وضعیت موجود افغانستان و سپس به آنچه در قبال تسریع در روند گذار به دموکراسی می‌توان انجام داد؛ پرداخته می‌گردد.

چشم انداز جاری

هر چند به نظر می‌رسد یکی از دلایل بنیادین عدم پیشرفت محسوس در روند دموکراتیزه ساختن افغانستان فقدان دید عملگرایی دولت و شهروندان نسبت به این امر است اما از سال ۲۰۰۱ به این سوی، تلاش‌هایی در راستای نیل به نهادها و بنیان‌های دموکراتیک، دست کم از بعد نظری صورت پذیرفته است. قانون اساسی افغانستان سال ۲۰۰۴ که بر اساس یک دموکراسی پیش‌رو تدوین گردیده است، نمونه‌ای بارز از این تلاش‌هاست. از جمله اصول مترقی آن طراحی ساختار حکومتی با تفکیک سه قوه‌ی مقننه، مجریه و قضاییه می‌باشد. مورد دیگر، اصل برتری قانون یا به تعبیر دیگر حکومت قانون است که از بایسته‌های مسلم دموکراسی بوده و تحقق آن دغدغه‌ی کشورهای در مرحله‌ی گذار می‌باشد. التزام دولت به پاسخگویی به خواسته‌ها و نیازهای شهروندان خود در سطوح ملی، استانی و محلی و فراهم آوردن شرایطی که در آن آمیختگی قومی، مذهبی و زبانی از یک تهدید به فرصت و امتیاز ملی بدل گردد، از دیگر اصول قابل توجه در قانون اساسی افغانستان می‌باشد.

علاوه بر این توجه به جایگاه و نقش زنان به عنوان گروهی که در گذشته حقوق شهروندی آنها مغفول واقع گردیده و به خصوص اعطای کرسی‌های نمایندگی بیشتر در پارلمان به آنها نیز در این قانون اساسی لحاظ گردیده است. اهمیت این نگرش جدید از آن لحاظ است که در حکومت‌های سابق، زنان مشارکت بسیار اندکی در شئون اجتماعی و سیاسی داشتند و از حداقل حقوق مدنی بهره می‌بردند. در این دوران هر گونه سعی در ارتقا و بهبود وضعیت زنان با ناکامی مواجه می‌گردید؛ چنانچه تلاش امان‌الله شاه، برای مبارزه با تعدد زوجات و نیز منع ازدواج در سن پایین - که مورد اخیر حتی پشتوانه شرعی محکمی هم دارد - با مخالفت شدید روبه رو شد تا جایی که یکی از دلایل سقوط وی را اهتمام به حقوق زنان می‌دانند (بهمنی قاجار، ۱۳۸۴: ۱۱). حقوق بشر هم که از دیگر مفاهیم

وابسته با دموکراسی است، در قانون اساسی افغانستان مورد توجه قرار گرفته و برخی مصادیق آن در قالب مواد زیر قابل مشاهده می‌باشد:

- اعلام احترام دولت افغانستان به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در مقدمه‌ی قانون اساسی.
- اعلام رعایت دولت افغانستان نسبت به رعایت اعلامیه‌ی مذکور (ماده هفتم).
- پیش بینی تشکیل کمیسیون مستقل حقوق بشر برای نظارت بر حفظ حقوق بشر در افغانستان (ماده پنجاه و هشتم).
- ممنوعیت کاندیداتوری اشخاصی که از طرف دادگاه به ارتکاب جرایم ضد بشری محکوم شده اند در انتخابات ریاست جمهوری (ماده شصت و دوم).
- اجازه به پارلمان جهت ایراد اتهام به رییس جمهور و انفصال وی از ریاست جمهوری در صورت ارتکاب جرایم ضد بشری (ماده شصت و نهم)، (برزرگر، ۱۳۸۳).
- این تحول دموکرات منشانه به جز در قانون اساسی در دیگر اسناد حکومتی افغانستان هم به چشم می‌آید. نمونه‌ی آن را می‌توان در مفاد سند راهبرد توسعه‌ای ملی افغانستان (ANDS)^۱ که در ژوئن ۲۰۰۸ در پاریس تهیه و تصویب شد؛ ملاحظه نمود. بر طبق این سند افغانستان می‌بایست در چشم انداز سال ۱۴۰۰ شمسی (۲۰۲۰ میلادی) به دستاوردهای ذیل رسیده باشد.
- یک حکومت اسلامی با ثبات و مبتنی بر قانون اساسی که صلح را در میان خود و همسایگانش مراعات کرده و با شأن بین المللی بالایی در عرصه‌ی جهانی حاضر گردد.
- یک ملت تکثر گرا، واحد و تساهل مدار که ضمن افتخار به میراث اسلامی خود، آرزومند بهره مندی همگان از عدالت و حقوق برابر است.
- جامعه‌ای امیدوار و سپید بخت بر پایه‌ی توانمندی، برابری اجتماعی، اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد و ثبات داخلی (ANDS, 2008:5).

چنانچه مشهود است افغانستان در زمینه‌ی پشتوانه‌ی قانونی و تئوریک، خیز بزرگی به سوی دموکراسی و اصول مورد تأیید آن برداشته است اما مشکل، تفاوت بین سخن و عمل و توانایی دولت در بدل کردن عبارات و واژگان به برنامه‌هایی مدون می‌باشد. گذشته از این، دموکراسی فرآیندی نیست که در انزوا صورت پذیرد، شکل‌گیری آن پیوند محکمی با توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور و همچنین امنیت و ثبات دارد. در حال حاضر، تنها بخش کوچکی از نهادها و سازمان‌های متولی تأمین امنیت در کشور به شدت ناامن افغانستان، مورد بازسازی قرار گرفته‌اند و سایر بخش‌ها همچنان در وضعیت نامناسبی به سر می‌برند. وجود چنین شرایط نامطلوب امنیتی، ریشه در تاریخ سی سال گذشته افغانستان دارد. در فاصله‌ی زمانی سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۷۹ قاطبه‌ی نهادهای امنیتی دولتی بر اثر تجاوز نظامی خارجی فرو پاشیدند و به تبع آن گروه‌های فرقه‌ای و قومی زیادی که اصولاً ماهیت شبه نظامی و چریکی داشتند در نقاط مختلف افغانستان سر بر آوردند. این وضعیت آنارشیک همچنان در غیاب یک دولت مرکزی قوی بر افغانستان در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۹ حاکم ماند و علاوه بر عوامل داخلی، بازیگران خارجی نیز به آن دامن زدند. هر چند در یک دوره از این مقطع زمانی، طالبان به طور نسبی بر دیگر گروه‌های درگیر فائق آمدند، لکن این امر نیز کمکی به برقراری امنیت پایدار در کشور ننمود. (اسماعیلی و رضایی، ۱۳۸۹: ۲).

در حال حاضر دو برنامه‌ی مهم افغانستان جهت نیل به امنیت یعنی برنامه‌ی خلع سلاح، نظامی‌گری زدایی و اتحاد (DDR)^۱ و برنامه‌ی انحلال گروه‌های مسلح غیر قانونی (DIAG)^۲ در تحقق اهداف خود شکست خورده‌اند و همچنان گروه‌های شبه نظامی در ابعاد کوچک و بزرگ در قسمت‌های وسیعی از مملکت افغانستان به فعالیت‌های خود مشغولند (Flores & Nooruddin, 2006:8).

1. Disarmament, Demobilization and Reintegration
2. Disbandment of Illegal Armed Groups

با وجود این گروه‌ها، امیدها برای گذار به دموکراسی رنگ می‌بازند، چرا که ابزار نیل به اهداف نزد گروه‌های شبه نظامی تهدید، ارباب و عملیات نظامی است و حکومت قانون و ثبات سیاسی سد راه آنان به حساب می‌آید.

اما مهمتر از مسأله‌ی امنیت و نیز فقدان زیر ساخت‌های اقتصادی و سیاسی، مسایل فرهنگی است که استقرار دموکراسی در افغانستان را تحت الشعاع خود قرار داده است. فارغ از سلسله مباحث تقدم و تأخر توسعه‌ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نسبت به یکدیگر، در باب لزوم فرهنگ سازی در جامعه به جهت پیش نیاز ورود دموکراسی اجماع نظر وجود دارد. فرهنگ سازی از طریق رسانه‌های جمعی، کتب، سامانه‌های مجازی، آموزش و پرورش و آموزش عالی راه را برای گذاری اصولی، سریع و ماندگار به جامعه‌ای دموکرات هموار می‌سازد. در بخش‌های پیش روی، راهکارهایی جهت ارتقا سطح فرهنگ دموکراسی در سه رکن اساسی دخیل در سیاست جامعه، یعنی مردم، مسئولین دولتی و احزاب سیاسی ارایه می‌گردد.

مردم

جمعیت فعلی افغانستان را بالغ بر ۳۲ میلیون نفر تخمین زده‌اند.^۱ که دارای ترکیب متنوعی از گروه‌های قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی است. تأثیر جنگ و مناقشات دراز مدت داخلی در دهه‌های اخیر خسارات عظیمی به جامعه وارد آورده است که گذشته از میزان تلفات جانی، اقتصاد جامعه و روند ملت سازی را نیز در این کشور تحت الشعاع قرار داده است. یکی از چالش‌های بزرگی که در زمینه‌ی جمعیت‌گریبانگیر افغانستان می‌باشد، درصد بالای بیسوادان این کشور است. طبق آمار تنها ۲۸/۱ درصد از کل افغان‌ها باسوادند که این یکی از پایین‌ترین میزان‌های با سواد در میان کشورهای جهان است (Ibid).

1. www.Cia.gov

معضل بیسوادی تأثیرات زیادی را در آینده‌ی توسعه‌ی دموکراسی در کشور به بار می‌آورد. در حال حاضر بدفهمی نسبت به مقوله‌ی دموکراسی از که بیسوادی عمومی نشأت می‌گیرد؛ مشکلاتی را سبب گردیده است. به طور مثال انتظارات اغلب رأی دهندگان معمولاً بسیار فراتر از آن چیزی است که کاندیداها در صورت انتخاب شدن، عملاً توانایی انجام آن را دارند. این انتظارات امکان تعدیل شدن را در شرایطی که فهم بهتری از پدیده‌ی انتخابات و همچنین محدوده‌ی وظایف و مسئولیت‌های مقامات منتخب، پیش از رای گیری ارائه گردد، دارند (Wilder, 2005:41). همچنین عمده جمعیت افغانستان ۲۵ سال و کمتر هستند و در حدود ۸۰ درصد از مردم این کشور در مناطق روستایی زندگی می‌کنند (Ibid). بنابراین ترکیب جمعیتی افغانستان فی نفسه فاقد مزیت‌های توسعه‌ای است. از اهمیت‌های آموزش همگانی که با کوشش دولت و جامعه جهانی حاصل می‌شود، در ارتقای فرهنگ سیاسی جامعه از تبعی به مشارکتی است که خود لازمه‌ی استقرار دموکراسی است. جهت ایجاد تحول در فرهنگ سیاسی مردم افغانستان سه راهکار می‌تواند ثمر بخش واقع گردد که در ذیل به آنها اشاره می‌گردد.

نخست آنکه، آموزش به نسل جدید افغانستان درباره‌ی اصول دموکراسی و شهروندی می‌بایست به عنوان یکی از برون داده‌های کلیدی سیستم آموزش و پرورش در این کشور مدنظر قرار گیرد. با تمرکز بر دانش آموزان، دولت نه تنها بدنه‌ی اصلی جمعیت خود را هدف قرار می‌دهد؛ بلکه می‌تواند رفتارهای انتخاباتی نسل آینده رأی دهندگان و رهبران سیاسی را هدایت کند و به موجب آن برای ایجاد جمعیتی آگاه و مشارکت جو، سرمایه‌گذاری کند (NESPA, 2007:68).

تحت هدایت وزارتخانه متصدی امر آموزش باید برنامه‌های درسی و سرفصل‌هایی در قالب تعلیمات سیاسی در مقاطع ابتدایی و متوسطه در اختیار دانش آموزان قرار گیرد. نهادهای بین المللی نیز در این راستا بایست در تدوین کتب و همچنین پشتیبانی مالی و

تربیت معلمان مساعدت لازم را بنمایند. انتخابات ریاست جمهوری در تابستان ۲۰۰۹ فرصت خوبی بود تا نامزدها تهیه و تنظیم چنین برنامه‌ای را از اولویت‌های خود معرفی نمایند که متأسفانه حواشی انتخابات در آن تاریخ به حدی رسید که مجال برای طرح این برنامه به وجود نیامد.^۱

راهکار دوم آموزش اصول اولیه دموکراسی به بزرگسالان اعم از زن و مرد و به خصوص مشارکت در امر انتخابات و رأی دادن است. برای اغلب کشورهای در حال توسعه، سازو کار رأی‌گیری امری متعارف و شناخته شده است و هرچند انتخابات در این کشورها به لحاظ ماهوی، هنوز نقصان‌های زیادی دارد اما بعضاً بیش از چندین دهه سابقه‌ی برگزاری دارد. اما در افغانستان، پس از کودتای ۲۶ تیر ۱۳۵۲ و سقوط ظاهر شاه، به مدت حدود سه دهه هیچ‌گاه یک قدرت فراگیر بر سر کار نیامد و دو نسل از افغانها چیزی جز هرج و مرج و اضمحلال سیاسی را تجربه نکردند.^۲

لذا آنچه اکنون در قالب تنش، تخریب، انتظارات غیر واقعی، سو ظن و توهم توطئه بر کنش‌های سیاسی سایه افکننده میراث سال‌های مذکور است که بر این مبنا آموزش مهارت‌های انتخاباتی به بزرگسالان به اندازه‌ی کودکان و نوجوانان اهمیت می‌یابد.

و به عنوان راهکار سوم، دولت افغانستان با همکاری جامعه‌ی بین‌المللی باید تعامل و همکاری تنگاتنگی را با رسانه‌های داخلی این کشور در پیش گیرد تا از طریق آنها یک برنامه جامع شهروندی را تدوین و به مرحله‌ی اجرا در بیاورد. هدف برنامه‌ی گسترش مفهوم شهروندی در میان مردم افغانستان است تا به آن‌جا که از حقوق و وظایف خود به عنوان یک عضو در جامعه‌ی دموکراتیک آگاه گردند. اهمیت این برنامه در توجه مجدد به این نکته برجسته می‌گردد که توده‌ی مردم افغانستان بیسواد هستند، لذا در کوتاه مدت امیدی به با سواد شدن آنها نیست و از آنجایی که امر آموزش را نمی‌توان معطل گذاشت،

1. www.Ebtekarnews.com
2. www.News.irnon.com

رسانه‌های دیداری و شنیداری که نیازی به سواد خواندن و نوشتن ندارند، می‌توانند مفاهیم مد نظر برنامه‌ی شهروندی را در اختیار مردم قرار دهند. در حال حاضر افغانستان روند رو به رشدی را در ایجاد و گسترش رسانه‌های جمعی در پیش گرفته است به نحوی که وضعیت با ده سال گذشته قابل قیاس نیست. هم‌اکنون بیش از ۵۰ رادیو محلی، بالغ بر ۱۵ شبکه‌ی تلویزیونی در کنار چندین خبرگزاری، سایت و وبلاگ و بیش از ۳۰۰ عنوان روزنامه و مجله در افغانستان فعال هستند (رمضانی، ۸۹). رابطه‌ی توسعه‌ی رسانه با ارتقاء حس شهروندی و حرکت جامعه به سمت توده وار شدن رابطه‌ای مثبت است که بر آیند آن تقویت دموکراسی در ساختار جمعیتی افغانستان خواهد بود.

مقامات دولتی

دولت افغانستان در وضعیت کنونی با چالش‌های بیشماری در زمینه‌ی اعتبار، مشروعیت و توانایی اداره‌ی کشور مواجه می‌باشد. در جایگاهی که نهادهای واسط و جامعه‌ی مدنی دچار ضعف مفرط هستند، دولت و مردم افغانستان به طور مستقیم رو در روی همدیگر قرار گرفته اند. تلاش برای ایجاد نهادهای دموکراتیک پر قدرت و ارائه‌ی خدمات مورد نیاز شهروندان تاکنون نتایج مطلوبی در بر نداشته است. اغلب نهادهای دولتی دچار فسادند و روند شکل‌گیری نهاد قضایی مستقل که حکومت قانون را به طور فراگیر ایجاد نماید؛ بسیار کند است. ناکارآمدی نهادهای دولتی آفت‌های زیادی برای دموکراسی در پی دارد که مهمترین آنها به مخاطره افتادن مشروعیت دولت است. جهت مواجهه با این مسأله لازم است تا مسئولین و دولتمردان هم مانند مردم از آموزش‌های لازم برای فراگیری و ایفای کارکردهای دموکراتیک بهره مند گردند. در این راستا سه پیشنهاد ارایه می‌گردد.

در وهله‌ی اول، مقامات بایستی اصول مدیریتی، دانش فنی و توانایی شناخت و عمل به وظایف و مسئولیت هایشان را بیاموزند. برنامه‌ای در این جهت باید تنظیم و در

قالب دوره‌های آموزش ضمن خدمت در اختیار مسئولین قرار بگیرد تا اصول دموکراسی، حقوق بشر و حقوق شهروندی به آنان منتقل شود. هم‌اکنون نه تنها مسئولین افغان بر مبنای اصول یک دموکراسی مبتنی بر نمایندگی عمل نمی‌کنند، بلکه نمونه‌های متعددی دال بر سوء استفاده از قدرت نیز در میان آنها به چشم می‌خورد. بر طبق گزارش دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد که در مارس ۲۰۱۰ در کابل به انتشار رسیده است؛ «شرکای سیاسی، کارمندان مفسد و افراد مقتدر که به طور غیر دموکراتیک انتخاب شده‌اند، عموماً به خاطر منافع ملی کار نمی‌کنند و منافع شخصی یا دست آوردهای فردی را نسبت به منافع و نیازهای افغان‌ها اولویت می‌دهند». (گزارش دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد، ۲۰۱۰).

در ادامه‌ی این گزارش آمده است؛ «در شرایط افغانستان که مناسبات نابرابر قدرت عمده‌ترین ویژگی در پروسه‌های تصمیم‌گیری می‌باشد و حکومت در بسیاری موارد نزد شهروندان جوابگو نیست، برای آنان که صاحب قدرت هستند، شرایطی مهیاست که هر چه دلخواهشان باشد انجام دهند» (همان). چنین خصلت‌هایی برای مسئولین یک کشور، کاملاً با آنچه در یک نظام دموکراتیک تعریف شده است در تناقض است. به علاوه فاصله‌ی بین مردم و مسئولین و تضعیف روحیه‌ی همکاری میان این دو، افق برقراری دموکراسی در افغانستان را تیره می‌سازد. یکی از راههای پر کردن این شکاف و اصلاح عملکرد مسئولین، آموزش و فرهنگ‌سازی در راستای نگاه دموکراتیک به قدرت است.

در وهله‌ی بعدی، همانطور که در مورد آموزش عموم ذکر گردید، دولت باید در اولین انتخابات پیش روی افغانستان، دوره‌های آموزشی میدانی جهت آشنایی مسئولین با اصول انتخاباتی و رأی‌گیری برگزار نماید. البته آموزش مسئولین و مقامات پیچیدگی و تفصیل بیشتری نسبت به آموزش مردمی خواهد داشت. انتظار می‌رود موارد ذیل در برنامه آموزشی انتخاباتی مسئولین افغان لحاظ گردد:

- با پروسه‌ها و نظام حقوقی انتخابات در سایر کشورها آشنایی پیدا کنند (پیش‌تر چنین برنامه‌ای تحت عنوان آموزش تخصصی دموکراسی و حقوق بشر برای مسئولین در اوکراین اجرا شده است) (www.queensu.ca).
 - نگاه فرا حزبی و مردم مداری را در جریان انتخابات تمرین نمایند.
 - در صورت کاندیداتوری در پارلمان یا شورای شهر، وعده‌های انتخاباتی خود را به نحوی ارایه کنند که پس از انتخاب دست کم قادر به تحقق بخش عمده‌ای از آنها باشند.
 - رقابت سالم و روحیه‌ی دموکراتیک را جایگزین عناد و تخریب نمایند.
 - برای مجریان قانون مثل نیروهای پلیس و ارتش ملی آموزش‌های جداگانه ترتیب داده شود تا به حفظ نظم در ایام انتخابات آشنایی پیدا کنند.
 - آموزش‌ها در هر سه سطح ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی برگزار گردد (Their, 2009: 42-43).
- دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان نشان داد، مسئولین حتی در بالاترین رده‌های کشوری هنوز سازوکار یک رقابت دموکراتیک را فرا نگرفته‌اند. پس از پایان رأی‌گیری رجزخوانی مسئولین ستادهای انتخاباتی «عبدالله عبدالله» و «حامد کرزای» شروع شد و در روزهای بعدی هم ادامه یافت. در حالی که سخنگوی ستاد کرزای با استناد به آرای ۹۰ درصد از حوزه‌های رأی‌گیری، کرزای را برنده‌ی قطعی می‌دانست، سخنگوی عبدالله مدعی شد در ۱۷ تا ۲۰ ولایت کشور عبدالله در صدر قرار دارد. در نهایت هم بحران تقلب انتخاباتی این کشور را تحت تاثیر خود قرار داد (شفیعی، ۸۸). چنین نابسامانی در یک انتخابات را نمی‌توان با روالی که سالهاست در دموکراسی‌های مدرن جریان دارد، قیاس کرد. شاید به دلیل همین تجربه‌ی اندک و فقر آموزشی مسئولین برگزاری انتخابات در

افغانستان بود که ریچارد هالبوروک^۱ نماینده‌ی ویژه‌ی آمریکا در امور افغانستان پس از بروز مشکلات انتخاباتی اعلام داشت: «انتظار تقلب، قبل از انتخابات در افغانستان وجود داشت» (همان).

و در وهله‌ی آخر دولت افغانستان باید در پی ایجاد یک کمیته یا کمپین صیانت از دموکراسی باشد که اساس کار آن بر این دو هدف استوار گردد: نخست نظارت و رصد مسئولین کشوری به جهت تطابق برنامه‌ها و فعالیت‌های آنان با اصول مندرج در قانون اساسی، توافقنامه بن و سند راهبرد توسعه‌ای ملی افغانستان (ANDS). و هدف دوم، اطلاع رسانی مداوم به مردم و آگاه کردن آنها از وضعیت مسئولین و مقامات حکومتی.

فعالیت این کمیته که اعضای آن می‌باید متشکل از منتخبین مردم، مقامات ولایتی، رؤسای قبایل، قومیت‌ها و رهبران دینی باشد؛ می‌تواند حلقه‌ی گمشده میان مردم و مسئولین بوده و نفعی که نسبت به نهاد قدرت از محلی تا کشوری در حال شکل گرفتن است؛ مهار نماید (Lister, 2006, 16).

احزاب سیاسی

بی شک یکی از بزرگترین چالش‌های پیش روی آینده‌ی دموکراسی در افغانستان فقدان احزاب سیاسی ریشه دار در این کشور است. احزاب یکی از ارکان اصلی دموکراسی به حساب می‌آیند و بدون وجود آنها، اساس دموکراسی در یک کشور زیر سؤال خواهد رفت. در حال حاضر احزاب سیاسی افغانستان به آن درجه از کارایی و تجربه نرسیده اند که بتوانند نقش خود را در جامعه‌ای که کماکان همبستگی‌های قومی در آن مستحکم است؛ ایفا نمایند. به مانع قومیت، باید بدبینی عمومی نسبت به احزاب، فعالیت گروه‌های شبه

1. Richard Holbrook

نظامی و سیستم انتخاباتی ضد حزبی کنونی یعنی سیستم رأی واحد غیر قابل انتقال را اضافه کرد (Rutting, 2006).

علیرغم نقش مهمی که احزاب تأسیس شده به کمک نهادهای بین المللی در انتخابات سال ۲۰۰۵ افغانستان بازی کردند، نهایتاً ساز و کارهایی مثل ولسی جرگه^۱، مشرانو جرگه^۲ و شوراهای ایالتی توجه چندانی به عضو گیری از مجرای حزب نکرده و هنوز به شکل سنتی و بر اساس ملاحظات قومی و اتکا به ریش سفیدان عمل نموده اند. حول در احزاب افغانستان، نیازمند مساعدت و پشتیبانی طولانی مدت دولت، مردم و سازمانهای اجرایی افغانستان است. در این راستا و در راستای چشم انداز آینده باید از یک سو برنامه های فراگیر گسترش احزاب توسط سازمانهای بین المللی اجرا گردد و از دیگر سو، هماهنگی بین نهادهای بین المللی برای همسو کردن این برنامه ها و جلوگیری از موازی کاری به عمل آید.

به علاوه به خاطر اینکه در تأسیس حزب منابع مالی از اولویت اصلی برخوردار است و تأمین اعتبار احزاب در حال حاضر بدون پشتیبانی جامعه ی جهانی میسر نیست؛ لذا جهت جلوگیری از اتلاف منابع مالی و فساد می بایست فقط به آن دسته از احزاب بودجه اختصاص داد که این فعالیت ها را مستمراً پوشش دهند: گسترش اعضا به صورت دوره ای، دارا بودن یک چشم انداز توسعه ی کشوری، توانایی و ظرفیت جهت عملکردهای درون حزبی (شامل مالی و مدیریتی، سیاستگذاری، سازماندهی، آموزشی، فناوری اطلاعات و رسانه)، ارایه ی یک خط مشی شفاف و معین برای معرفی کاندیدا در انتخابات مختلف، راه اندازی ستادهای انتخاباتی و تبلیغات ایام انتخابات (International Crisis Group, 2006:21).

۱. ولسی جرگه نام پشتوی مجلس نمایندگان افغانستان است.

۲. مشرانو جرگه نام پشتوی مجلس سنای افغانستان است.

و در نهایت جامعه‌ی جهانی بایستی تسهیلات لازم را جهت ارتباط احزاب افغانستان با احزاب کشورهای صاحب دموکراسی پیشرفته فراهم بیاورد تا امکان آموزش عملی و بهره‌مندی از تجربیات دیگر احزاب ممکن گردد. احزاب افغانستان در این مقطع از زمان، دیگر فرصت آزمون و خطا ندارند بنابراین بهتر است تا کارکردهایی مثل وظایف و مسئولیت‌های اعضای حزب، نحوه‌ی تعامل درون حزبی و برون حزبی، تکنیک‌های انتخاباتی، رقابت سازنده و امثال آن را از احزاب کهنه کار دیگر کشورها فرا گیرند.

هماهنگی و نظارت

نکته‌ی مهم در راستای استقرار دموکراسی در افغانستان اینکه به کار بستن راهکارهای فرهنگی و آموزشی در جریان گذار به دموکراسی بدون نهاد هایی که هماهنگی و نظارت بر جریان را پیگیری کنند؛ امکان پذیر نخواهد بود (Thier, 2009: 43). در حال حاضر گزارش‌های بسیاری موجود می‌باشد که از ضعف هماهنگی در عملکرد بازیگران سیاسی بین‌المللی و افغان حکایت می‌کند و بقای چنان حالتی نکته‌ی تأثیر گذار منفی در آینده‌ی توسعه دموکراسی در افغانستان محسوب می‌گردد. برای رفع این معضل جامعه‌ی جهانی باید مکانیسم‌های نظارتی و هماهنگی مؤثری را بر پایه اشتراک اطلاعات و ابزارهای ارتقاء بوجود آورد.

در حال حاضر مهمترین نهاد موجود برای ایجاد هماهنگی میان برنامه‌های توسعه‌ی دموکراسی، برنامه‌ی «ماموریت همیاری سازمان ملل متحد برای افغانستان» (UNAMA)^۱ می‌باشد. این برنامه در ۲۸ مارس ۲۰۰۲ به واسطه قطعنامه ۱۴۰۱ و به پیروی از موافقتنامه بن راه اندازی گردید. هدف اصلی این برنامه ارایه راهکارهای سیاسی و استراتژیک جهت برقراری و حفظ صلح در افغانستان، ارتقا سطح روابط این کشور با محیط بین‌المللی،

1. The United Nations Assistance Mission in Afghanistan

همیاری با دولت افغانستان جهت تحقق اهداف برنامه پنج ساله توسعه که در سال ۲۰۰۶ به امضا رسید و نظارت بر حفظ حقوق بشر در افغانستان می‌باشد. به علاوه (UNAMA) در زمینه‌های بشر دوستانه، بازسازی، آموزش و فعالیت‌های توسعه‌ای با دولت افغانستان همکاری می‌نماید.^۱

هر چند این برنامه عموماً منطقی و کار آمد ارزیابی شده است اما موفقیت آن نیازمند این نکته است که تمامی تلاشگرانی که در روند ارتقا دموکراسی در افغانستان سهیم هستند نقش آن را به عنوان عامل هماهنگ کننده به رسمیت بشناسند. علاوه بر (UNAMA) دیگر نهادهایی که میتوانند در امر نظارت و هماهنگی فعالیتهای دموکراتیک سهیم باشند کمیسیون مستقل انتخابات (IEC)^۲، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (AIHRC)^۳ و همچنین پارلمان این کشور می‌باشند. گذشته از نهادهای ذکر شده، بایستی معیار و ملاکی را جهت سنجش میزان هماهنگی بوجود آورند که بتوان به آن استناد کرد (Thier, 2009:44).

نتیجه گیری

تاریخ نشان داده است که استقرار دموکراسی هر چند روندی دراز مدت را طی می‌کند و با دشواری و موانع زیادی مواجه می‌گردد اما به مرور زمان خودش را ارتقاء می‌دهد و راه را برای گسترش خود باز می‌کند. هم اکنون نبایست اجازه داد؛ روند کند پیشرفت دموکراسی در افغانستان، باعث یأس نسبت به آینده و دست کشیدن از تلاش‌های مستمر و مؤثر شود. در حالی که زمان زیادی از انتخابات ریاست جمهوری افغانستان نگذشته است، تجربه‌ی این انتخابات نشان داد، هنوز افغانستان تا رسیدن به یک دموکراسی پایدار و مؤثر فاصله دارد. چنانچه در این نوشتار مکرر به آن اشاره گردید، فرهنگ‌سازی و آموزش به سه بخش

1. www.UNAMA.unmissions.org
2. Independence Election Commission
3. Afghan Independence Human Rights Commission

اصلی جامعه یعنی مردم، مسئولین و احزاب سیاسی، بستر مناسب را جهت پیاده سازی دموکراسی در سال‌های آینده فراهم می‌آورد و البته به خاطر ضعف فعلی مالی و ساختاری در افغانستان این مهم بدون پشتیبانی جامعه‌ی جهانی امکان‌پذیر نخواهد بود.

شایان ذکر دوباره است که علاوه بر عامل زمان، با عنایت به شرایط و ویژگی‌های افغانستان موانع و چالش‌های زیادی بر سر راه توسعه‌ی دموکراسی در این کشور وجود دارد. همانطور که در مقدمه نیز به نقل از یکی از مقامات پیشین افغانستان، مورد اشاره قرار گرفت، این کشور با توجه به ماهیت اسلامی خود به دنبال برقراری پلی میان اسلام و دموکراسی است که نیل به این هدف نیز در جایگاه خود امری خطیر می‌باشد. به عنوان کلام آخر، هر چند راه گذار به دموکراسی دشوار و طولانی است، اما با عنایت به دو مفهوم محوری این مقاله، آموزش و فرهنگ سازی، می‌توان افق را برای آینده‌ی دموکراسی در افغانستان روشن تر ترسیم نمود.

منابع

۱. اسماعیلی، بشیر و قاسم رضایی. «بحران در نهادهای امنیتی افغانستان و دورنمای خروج از آن»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴، ۱۳۸۸.
۲. برزگر، جلال. «طنین دموکراسی در سرزمین باروت و تریاک»، ایران دیپلماتیک، سال دهم، شماره ۲۹۷۹، ۱۳۸۳.
۳. بهمنی قاجار، محمد علی. «حقوق مدنی و شهروندی در قانون اساسی افغانستان»، فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۸، ۱۳۸۴.
۴. «دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان پس از طالبان»، روزنامه ابتکار، شماره ۱۵۵۰، ۱۳۸۸.

۵. رضانی، فرزاد. «عصر جدید رسانه‌ها در افغانستان»، روزنامه تهران امروز، شماره ۳۵۸، ۱۳۸۸.

۶. شفیع، نوذر. «نشانه‌های تقلب در انتخابات افغانستان»، www.drshafiee.blogfa.com، ۱۳۸۸.

۷. قاسمی، مهران. «افغانستان پلی میان جهان اسلام و دموکراسی»: مصاحبه با رنگین فر دادفر سپینا وزیر امور خارجه وقت افغانستان، روزنامه اعتماد ملی، سال دوم، شماره ۴۴۵، ۱۳۸۶.

۸. گزارش دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد. کابل، مارس ۲۰۱۰.

۹. نگاهی به تاریخ افغانستان، www.irnon.com (۱۳۸۹/۹/۲۲).

10. ANDS: Afghanistan National Development Strategy (1387–13891 –2008–2013), Islamic Republic of Afghanistan, 2008.
11. “Afghanistan’s New Legislature: Making Democracy Work”, Asia Report no. 116, Kabul/Brussels: International Crisis Group, 2006.
12. “Building Democracy in Ukraine”, www.queensu.ca/sps/bdu/.
13. “CIA World Fact book”. [https://www.cia.gov/library/publications,the-world-factbook,geos,af.html](https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/af.html), accessed October 30, 2008.
14. Flores, Thomas E and Iran Nooruddin, “Democracy under the Gun, Understanding Post-Conflict Economic Recovery” working paper, University of Michigan, Ohio State University 2006
15. Lister Sarah. “Moving Forward Assessing Public Administration Reform in Afghanistan”, Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit, 2006.
16. “NESPA: National Education Strategic Plan for Afghanistan (1385–1389)” ,Ministry of Education, Islamic Republic of Afghanistan,

17. Ruttig, Thomas. Islamists, Leftists—and a Void in the Center: Afghanistan's Political Parties and Where They Come From (1902–2006), Kabul, Konrad Adenauer Stiftung, 2006.
18. Their, J Alexander. The Future of Afghanistan, United States Institute of Peace, Washington, D.C, 2009.
19. Wilder, Andrew. A House Divided, Kabul, Afghanistan Research and Evaluation Unit, 2005.
20. www.unama.unmissions.org

